

چہرہ

ژاک دریدا



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

ضرورت توجه به زیبایی‌شناسی معاصر، زیباشناخت را بر آن داشت که در این شماره به مناسبت درگذشت ژاک دریدا، بخشی را به او اختصاص دهد.

نقش دریدا به‌عنوان یکی از انگشت‌شمار متفکرانی که با دانش دایرة‌المعارفی خود عصر روشنگری را تداعی می‌کرد، بر کسی پوشیده نیست. تلاش‌های او برای «واسازی» و «شرح» فلسفه در بیرون از پس متافیزیکی محیط بر آن افق‌های جدیدی بر اندیشه‌ی معاصر گشود و نظریه‌ی «تفریق و تأخیر معنا»ی او نیز بسیاری از مفهومی‌های اساسی فلسفه‌ی هنر و ادبیات مانند «رنالیسم» را متحول و حتی اساساً دگرگون کرد. از همین رو، شماره‌ی آینده‌ی زیباشناخت نیز به رنالیسم خواهد پرداخت.

دریدا و ساخت‌شکنی

محمود عبادیان

متن‌شناسی بنا بر این دارد که پاسخ هر پرسش درباره‌ی متن، باید در خود متن جست‌وجو شود. توجه به متن مستلزم آن است که مؤلف بی‌داعیه باشد و برای خود در برابر متن و بیرون از آن، جایگاه استوار قائل نشود. ساخت‌شکنی به‌عنوان ایده‌ای فلسفی که زبان را محور قرار می‌دهد، ما را به تن در دادن در برابر متن فرا می‌خواند؛ اذعان به اصالت متن به این مناسبت که ساخت‌شکنی در پی تحمیل نگرشی خاص به خواننده نیست. به‌همین دلیل برداشت‌های متفاوت از آن، آن را تردیدانگیز نمی‌کند. آغاز خاستگاه متن‌شکنی (ساخت‌شکنی) تکیه بر متن و نفی جایگاه بیرون و مستقل از آن برای انسان و خواننده است؛ متن غایت‌مند می‌شود، خواننده در آن سرگردان نمی‌شود.

عصر تجدد روزگار دوگانگی‌های روح و جسم، معنی و صورت، و شاهد دوگانگی‌های مشابه بوده است. بحث بر سر این که کدام یک مرکزی و غایت، و کدام فرع و حاشیه‌ای است تفکر را به دو بخش متباین تبدیل می‌کند که دوره‌ای درازمدت بر تاریخ سایه افکنده است. تا قرن نوزدهم عضو برتر این دوگانگی (فرضاً روح)، عضو کم‌ارزش‌تر (ماده، جسم) را تحت سلطه داشت؛ عضو اول به عضو دیگر معنی و جهت می‌داد. عنصر دوم به برکت عنصر اول وجود می‌یافت. مناسبت این دو، اقتدار عضو اول بر عضو دوم بود.

دگرگونی دوران کنونی با نفی، یا دست کم تضعیف عنصر اول سرگرفت. توجه به عنصر کم‌ارزش، یعنی ماده یا جسم (بدن)، زمینه‌ی نزدیکی نظرات بنیادستیز شد. نتیجه‌ی به هم خوردن مناسبت دو عنصر نابرابر موجب آزادشدن عنصر دوم از قید عنصر دیگر شد.

یکی از این تقابل‌ها که دوگانگی‌های دیگر توسط آن توجیه می‌شود، بی‌گمان تقابل نویسنده و متن بوده

است که رابطه‌ی اقتدار را به بهترین روش نشان می‌دهد. در کنار هرگونه بنیادستیزی، روی آوردن به زبان مهم‌ترین ویژگی تفکر امروز در عالم فرهنگ است.

زبان امروز دیگر نیت نویسنده را بی‌کم‌وکاست در خود بازمی‌تاباند و مقهور انسان نیست. زبان امروز آزاد است، آزاد از نویسنده و از هر مرکز یا مرجعیت به معنای مقتدر که در پی بازتسخیری آن باشد. در جدال پایای نویسنده و متن، یا انسان و نشانه، عنصر زیرین – یعنی متن یا نشانه – پیروز سر برآورده است. اینک متن بر انسان و شرایط بیرونی سایه افکنده است. متن هر چه باشد – جهان، جامعه، علم – بر انسان و آنچه در ذهن اوست برتری و پیشی یافته است.

زبان رهاشده در اصل زبانی شیئیت‌یافته نیز هست که آدمیزاد جهان‌گرای امروز بر آن است تا همه چیز را در آن جست‌وجو کند، حتی مفهوم خود انسان را. هیچ‌یک از رشته‌های علوم انسانی از این حرکت دور نمانده است. با آن که تفکر بنیادستیز یکسره مادی نیست، در نظر بیشتر اندیشمندان اگر انسان و جهان هویتی دارند، این جهان و هویت از راه زبان به جای آوردنی است.

مرکز این حرکت و توجه به نقش زبان در نظریه‌های پساساخت‌گرایی است که با اصطلاح ساخت‌شکنی و آراء ژاک دریدا، میشل فوکو، رولان بارت و ... شناخته می‌شود. این نویسندگان، به‌ویژه دریدا، در زبان و مناسبت نویسنده با متن به پرسش‌های فلسفی می‌پردازد. در نظر اینان جهان نیز متنی است که می‌توان آن را براساس زبان توضیح داد. نقش دریدا در روی آوردن به زبان خاص بوده است. ساخت‌شکنی گفتمان فلسفی را بر قرائت دیگر، یعنی حقیقت مطلق بودن داعیه‌های فلسفه، تاریخ و ... می‌گشاید، حق حرف آخر را برای هیچ‌کس و رشته‌ای تضمین نمی‌کند.

دریدا بر خلاف تمایل فیلسوفان به خارجی، فرعی و کم‌ارزش دانستن نوشتار، نظریه‌ی زبانی خود را به جانب نوشتار سوق می‌دهد تا زبان با فاصله‌گیری از نویسنده نیروی خود را آشکار کند: «متن همچون کودک یتیمی است که پس از تولد از مهر پدر جدا گشته»^۱. تبیین رابطه‌ی انسان و نشانه اساس آن چیزی است که در بحث «فهم متقابل» و «اقتدار» مطرح است. پرسش درباره‌ی رابطه‌ی انسان و نشانه برقرار است. آیا انسان بر نشانه اقتدار دارد یا گرفتار آن است؟ دیگر این که آیا میان دو سوی زنجیره‌ی ارتباط فهم متقابل وجود دارد؟

دیوید اسلیس در کتاب در جست‌وجوی نشانه‌شناسی از سه مفهوم متمایز ارتباط نام می‌برد. یکی ارتباط به‌عنوان مخابره، منبعی که پیام از آن صادر می‌شود؛ دیگری کانال ارتباطی؛ و گیرنده یا مرکز دریافت پیام (مصص). ۱۶-۱۸). این تعریف خطی ارتباط است. در مفهوم پساساخت‌گرایی سوسور، افراد یک جامعه‌ی زبانی به‌مدد نظام مشترک زبانی ارتباط برقرار می‌کنند. در اینجا از ارتباط خطی سراغی نیست. خواننده با متن روبه‌رو است؛ انسان می‌ماند و متن.

گفتنی است عامل متمایزکننده‌ی سه مفهوم متفاوت ارتباط، رابطه‌ی اقتداری است که شخص را با نشانه پیوند می‌دهد. در تعریف اول اقتدار فرستنده بر متن مفروض است، در سومی خبری از اقتدار نیست، زیرا نشانه خود را از دست‌کاربر رها کرده است. در تعریف دوم که ارتباط نه به‌عنوان یک رابطه‌ی خطی، که به‌منزله‌ی رابطه‌ی دوجانبه مطرح است، اگر نتوان از اقتدار انسان بر نشانه سخن گفت، می‌توان از فهم متقابل نشان داد که

لازمه‌ی آن ثبات نظام زبانی است.

بر اساس آنچه آمد، و با توجه به دو مفهوم اساسی «اقتدار» و «فهم متقابل» می‌توان به دو نوع رابطه میان انسان و نشانه پی برد: رابطه‌ای که در آن اقتدار، و به تبع آن فهم متقابل وجود دارد، و دیگری رابطه‌ای که بر هرگونه اقتدار و در نتیجه بر فهم متقابل متاع مهر باطل می‌زند. رابطه‌ی نخست همان رابطه‌ای است که در ذهن عرفی وجود دارد و در واقع قیود ذاتی زبان همواره بر آن مهر تأیید می‌نهد، چنان‌که «نوشتن» همیشه از «کسی» به «کسی» بوده است: اینجا دو سوی ارتباط حذف‌شدنی نیست و اقتدار در زبان مسلم فرض می‌شود. از آنجا که این نگاه عرفی زابیده‌ی مفاهیم اساسی زبان است و در واقع زبان خود این‌گونه به ما می‌آموزد، آن را به منزله‌ی نقطه‌ی آغاز می‌گزینیم تا بدین‌گونه این نگاه ذاتی به نشانه را در برابر نگاه انتقادی به زبان و ارتباط قرار دهیم. ساخت‌شکنی دریدا فلسفه را با زبان‌شناسی، ادبیات و دیگر رشته‌های علوم انسانی مرتبط می‌کند. آنچه حلقه‌ی مشترک این رشته‌هاست، ساخت‌شکنی یا نوشتارشناسی است. دریدا در قلمرو فلسفه از آراء نیچه و هایدگر تأثیر فراوان گرفته است. او به دنبال پیوند با حوزه‌ی زبان است و نه زبان‌شناسی. زبان سرشار از استعاره و مجاز است، زبانی که تکیه بر غیریت دارد و چیزی از بازی نیروهای متعارض آن نمی‌ماند.

ساخت‌شکنی را می‌توان باززهی دورانی دانست که در آن نفی بنیادها جریان دارد – دورانی که دریدا یکی از سخن‌گویان برجسته‌ی آن است. ساخت‌شکنی دریدا مفاهیم کلیدی خود را مدیون هایدگر، سوسور و نیچه است که هر یک آن را در جهتی پیش برده‌اند. سهم سوسور در آنچه ناظر بر ساختار و نظام ارتباطی است با اهمیت است. زبان مورد نظر دریدا همان زبانی است که بر ساخت‌گرایی سوسور استوار است.

یکی از چهره‌های مهم پس‌اساخت‌گرایی رولان بارت است که با توجه به نظام رابطه‌ای ساختار انسان با خواننده را مقهور متن می‌داند؛ خواننده به‌سان تماشاگری است که در میان نیروهای متکثر متن گرفتار آمده است. خواننده‌ی متن را می‌توان به ذهن یا سوژه‌ای تشبیه کرد که آسوده‌خیال بر لب دره‌ی قدم می‌زند که در کف آن رودی جاری است؛ کثرتی که او می‌بیند، یادآور تفاوت‌های متن است. برای او حرف اول و آخر با متن است. البته با این تفاوت که در نظر بارت زبان ساختاری است که سایر نظام‌های نشانه‌شناختی را می‌تواند توجیح کند. او ساخت‌گرایی را به‌مثابه کد اصلی یا گفتمان تحلیلی معرفی می‌کند که با آن می‌توان انواع زبان‌ها، فرهنگ‌ها و زبان‌های طبیعی را توضیح داد.

آراء او درباره‌ی متن، وی را در زمره‌ی چهره‌های بزرگ ساخت‌گرایی و مابعد آن قرار می‌دهد. او در درجه صفر نوشتار تعریف نویی از نقش و موقعیت نوشتار به میان می‌آورد. در نظر او نوشتار نه یک عمل ارتباطی، که گونه‌ای تولید زبان است که سبک و زبان را به هم پیوند می‌دهد. بارت می‌گوید هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که به یک واقعیت ناب و کدگذاری‌نشده دسترسی دارد. این پیش‌داوری که ما گویا با تجربه‌ی ناب سروکار داریم، یکی از ویژگی‌های گمراه‌کننده‌ی جامعه‌ی مدرن است. البته نویسنده در شکل دادن واقعیت بی‌طرف نیست؛ سبک تعلق زمانی و مکانی دارد.

بارت در هرگ نویسنده به دیدگاه پس‌اساخت‌گرایان نزدیک می‌شود؛ در نظر او زبان نوشتار خود را از قید و اقتدار نویسنده رها کرده است. در حقیقت «این زبان است که با خواننده سخن می‌گوید.»
او ایده‌های همانندی در آثار فوکو، به‌ویژه در نویسنده کیست؟ دارد. فوکو در این اثر به بررسی مفهوم

نویسنده در دوره‌های تاریخی می‌پردازد و می‌کوشد این واقعیت را نشان دهد که چگونه نویسنده به‌منزله‌ی کسی که بر متن اقتدار دارد فرض می‌شود، به‌عنوان مقوله‌ی بی‌زمان و فروگاهی نابردار. فوکو در این رهگذر به نظرات خلاف عرفی رسیده است. پس از آن اشاره به این دارد که در دوران پیش از رنسانس نسبت دادن متن به نویسنده در علم مهم‌تر بود تا در ادبیات؛ اما در عصر انسان‌گرایی عکس قضیه اعتبار یافته است؛ و در روزگار ساخت‌شکنی باز امر از قرار دیگر است.

از دید فوکو متن و نویسنده در جدال مرگ و زندگی اند؛ این جدال به سود متن و به زیان نویسنده می‌انجامد. نوشتار که ابزاری بود برای جاودان‌کردن نویسنده، اینک وسیله‌ای می‌شود برای از میان برداشتن وی. او مقاله را با این جمله به پایان می‌برد: «چه اهمیت دارد که چه کسی سخن می‌گوید؟»

در نظر دریدا زبان ساختاری است برای تمام دیگر نظام‌های نشانه‌شناختی – کلاً برای همه‌ی جهان. هر چه هست زبان است؛ چیزی بیرون از متن نیست. این است که زبان‌شناسی سوسور نظامی ثابت و ایستاست، حال آن که ساختار دریدایی در تحول و پویایی است. این نکته مهم‌ترین تفاوتی است که ساخت‌گرایی را از پس‌ساخت‌گرایی جدا می‌کند.

سوسور در واقع با طرح ساختار، تفاوت را به‌عنوان هویتی مطرح می‌کند که نیت نفی هر عنصر مثبت در ساختار را دارد، به‌عبارتی آنچه وجود دارد تنها و تنها تفاوت است. و دریدا می‌گوید «بازی تفاوت‌ها دربرگیرنده‌ی ترکیب‌ها و ارجاع‌هایی است که نمی‌گذارند در هیچ لحظه و به هر طریق عنصری حاضر در خود و برای خودش باشد و متن‌ها را به خود رجوع کند. خواه در گفتمان نوشتاری یا گفتاری، هیچ عنصری نمی‌تواند بدون ارتباط با عنصر دیگر، که خود نیز حاضر نیست، به‌عنوان نشانه حاضر شود. این اتصال به‌معنای آن است که هر عنصر (واج) یا حرف تنها با رجوع به «رد» عناصر دیگر نظام است که یک عنصر می‌شود. متن همین اتصال است که تنها از طریق دگرگون‌ساختن متن دیگر به وجود می‌آید. هیچ چیز، خواه در عناصر یا نظام غایب یا حاضر نیست؛ در همه فقط تفاوت‌ها و ردها به چشم می‌خورد.» (ژاک دریدا، Deconstruction، به‌نقل از: قرآن، ساخت‌شکنی و بازگشت نشانه. عامر قیطوری. کتاب طه، ۱۳۸۲، صص. ۵۷-۵۸).

دریدا در پی چیزی است که مفهوم تفاوت را در عین متلاشی‌کردن حفظ کند. برای این کار به دلالت نامتناهی دست می‌برد، مدلول را متفی می‌کند تا دال به‌آزادی حرکت کند. هر دال به دال دیگر دلالت می‌کند... بی آن که به مدلول نهایی منجر شود – همان‌گونه که در یک واژگان، هر واژه به واژه‌ی دیگر معنی می‌شود بی آن که این زنجیره‌ی دلالت در جایی بازایستد، امری که موجب می‌شود معنی تا آخر ناپیدا به تعویق افتد. او خود مفهوم تفاوت را نیز به پرسش می‌کشد. در این باره می‌گوید: «می‌توان آنچه را سوسور درباره‌ی زبان می‌گوید: "نظام زبان، برای معنی‌دار بودن جمله‌های گفتار و برای تأثیرگذار بودن آنها لازم است، و از سوی دیگر وجود دومی نیز برای وجود نظام زبان ضروری است"، به‌طور کلی به نظام نشانه‌ها تعمیم داد... در اینجا دو راه وجود دارد، زیرا اگر شخص تفاوتی میان نظام زبان و گفتار، رمز، پیام، چارچوب و کاربرد برقرار کند، واقعاً نمی‌داند که از کجا باید شروع کند و چگونه چیزی به‌طور کلی می‌تواند آغاز شود، زبان باشد یا گفتار. بنابراین باید پیش از هر تفاوتی میان نظام زبان و گفتار، رمز و پیام، آنچه با همه‌ی اینها همراه است، شخص از تولید نظام‌مند تفاوت‌ها آگاه باشد.» (همان، ص. ۵۸).

بدین‌سان مفهوم «تفاوت» که سوسور آن را اصل ساختار می‌داند، دست‌خوش بی‌ثباتی می‌شود. دریدا با ابداع واژه‌ی «تفاریق» این بی‌ثباتی و تعیین‌ناپذیری را نشان می‌دهد. Difference از فعل differer گرفته شده است که هم به معنی «تفاوت داشتن» و هم به معنی «به تعویق افتادن» است. بنابراین واژه‌ی difference دوگونه دلالت دارد: هم به صورت مجهول بر تفاوت‌های موجود که شرط دلالت‌اند، و هم به مفهوم «متفاوت بودن» که تفاوت‌ها را تولید می‌کند. او خود چنین می‌گوید:

تفاریق ساختار و حرکتی است که آن را نمی‌توان براساس تقابل حضور و غیاب در نظر آورد. بازی نظام‌مند تفاوت‌ها، ردهای تفاوت‌ها یا بازی فاصله‌هاست که از طریق آن عناصر به یکدیگر مرتبط می‌شوند. این فاصله‌گذاری تولید هم زمان معلوم و هم مجهول فواصلی است که عناصر بدون آنها «پر» نمی‌توانند دلالت یا نقش داشته باشند. (همان، ص. ۶۰).

دریدا در «نوشتار و تفاریق» مفهوم ساختار را از جانب دیگر به پرسش می‌گیرد. ساختاری که از نظر وی دارای قدمت فلسفه‌ی غرب است و از مفاهیم مانده از متافیزیک غرب به‌شمار می‌آید. ساختاری که اگر چه پیوسته در کار بوده، اما همیشه فروکاهیده شده و این فروکاهش با تصور مرکزی برای آن یا ارجاع به آن یک نقطه‌ی حاضر یا یک اصل ثابت بوده است. نقش این مرکز نه تنها استقرار، تعدیل، فروگاهی و نظم‌دادن به ساختار بوده، بلکه مهم‌تر از هم تضمین این مسئله بوده است که اصل سازمان‌بخش ساختار آنچه را ما ساختار بازی می‌نامیم، محدود می‌کند. مرکز ساختار بازی عناصرش را در درون صورت کلی کنترل می‌کند. چنین مرکزی که فرض آن همواره حاضر است بر ساختار سایه افکنده است، طوری که فرض ساختار بدون مرکز تصورناپذیر می‌نماید. این مرکز به‌گفته‌ی دریدا «خود بازی را آغاز می‌کند و خاتمه می‌دهد. مرکز نقطه‌ای است که جایگزینی عناصر دیگر در آن ممکن نیست. در این مرکز تغییر و تبدیل عناصر نامجاز است.» (ص. ۲۷۹). از نظر دریدا «مرکز»، یا ساختار باثبات و مرکزدار فرضی بیش نیست: «کل تاریخ مفهوم ساختار ... را باید به‌منزله‌ی جایگزینی‌هایی در نظر گرفت که طی آنها مرکزی جای مرکزی دیگر می‌نشیند، همچون زنجیره‌ای از تعریف‌های محتوایی و منظم مرکز که نام‌ها و صورت‌های مختلف می‌یابد. تاریخ متافیزیک همانند تاریخ غرب، تاریخ این استعاره‌ها و مجازهاست.» (همان).

نوشتار در مقابل گفتار

ساختاری بدان‌گونه که خود را تابع هیچ نیرو یا مرکز ثابتی نمی‌کند، حرکت ساخت‌شکنی را به سوی نوشتار ضروری می‌کند. سوق دادن زبان به سوی نوشتار یکی از هدف‌های اصلی نوشتارشناسی (گراماتولوژی) دریدا است که می‌توان آن را در یک نگاه ابتدایی در تقابل با پدیدارشناسی هوسرل توجیه کرد. هارلند می‌گوید:

«دریدا نظریه‌ی ساخت‌گرایی زبان خود را بر ویرانی پدیدارشناسی هوسرل بنا نهاده است.»^۲

در نظر هوسرل، زبان ضرورتاً و منحصرأ انسانی است و به همین جهت او تفاوت مطلق میان نشانه‌های انسانی و نشانه‌های طبیعی برقرار می‌کند. زبان حقیقی همیشه انسان را در ورای خود دارد؛ معنی همواره بیان‌گر خواست تولیدکننده‌ی الفاظ است. معنی و لفظ تنها آنجا وجود دارد که ذهن انسان در دم سخن گفتن آن را در خود حاضر کند. سخن گفتن فرایندی تماماً خودآگاه و التفاتی است، معنی چیزی است که کسی در ذهن دارد.

در گفتار رودررو گوینده و شنونده هر دو در مقابل یکدیگر حاضرند و می‌توانند به‌سادگی عمل مورد نیاز برای گفتن خودآگاه را شناسایی کنند... هوسرل می‌خواهد هویت بیرونی زبان را از دایره‌ی تأثیر بیرون براند. از این رو به‌گفت‌وگویی رودررو جایگاه ثانوی می‌دهد. در نظر او گفتار درون‌ذهنی به حقیقت زبان نزدیک‌تر، و خالص‌ترین نوع بیان است.

دریدا به سوبیه‌ی بیرونی زبان توجه دارد. او تصور هوسرل را در این رهگذر وارون می‌کند. در نظر او حقیقت زبان، درونی یا وابسته به انسان نیست - زبان مستقل و خودایستاست. برای دریدا زبان در بیرونی‌ترین صورت آن مطرح است این صورت حقیقی زبان است. نوشتار - زبان خودایستاترین و بیرونی‌ترین شکل آن است. نوشتار نه در ذهن و نه در امواج صوتی گذرا، که به‌صورت مادی و پایا بر صفحه‌ی کاغذ و به‌صورت حروفی به چشم می‌خورد که به ذهن نگارنده‌ی آن وابستگی ندارد - نگارنده‌اش غایب است. نوشتار در صورتی نوشتار به حساب می‌آید که نویسنده‌اش دیگر پاسخ‌گوی آن نوشته نباشد؛ نقش خود را کماکان ادامه دهد و همچنان قابل خواندن باشد.

دریدا کار ساخت‌شکنی را با خواندن متون فلسفه‌ی غرب آغاز می‌کند. آنچه توجه دریدا را در آثار فیلسوفان بزرگ، همچون افلاتون، بیش از همه جلب می‌کند، بی‌توجهی به نوشتار به‌منزله‌ی زاید‌های است که به‌صورت اصلی زبان، یعنی گفتار، افزوده شده است. دست‌کم‌گیری نوشتار در آثار این فیلسوفان مشهود است. کریستوفر نوریس در ساخت‌شکنی، نظریه و عمل می‌نویسد: «نوشتار اختراعی بچه‌گانه است که در برابر عقل بالغ قرار می‌گیرد.» (صص. ۷۳-۵۷).

از نظر دریدا، نوشتار در فلسفه‌ی غرب یک امر خارجی و بیگانه است و نقشی جز بازنمود گفتار ندارد. حروف زیر سلطه‌ی صداها قرار دارند، چون صدا با گفتار در مجاورت کلمه قرار دارد و خویشاوند نزدیک آن است. و «صدا یا سخن رابطه‌ی اساسی و جوهری با کلمه دارد، جوهر این صدا در مجاورت بی‌واسطه با آن چیزی است که در درون آن «تفکر» به‌عنوان «کلمه» به معنی وصل می‌شود، آن را تولید و دریافت می‌کند، به سخن درمی‌آورد و ترکیب می‌کند».^۳ در سنت فلسفی غرب در آنچه دریدا از ارسطو می‌گوید «واژه‌های گفتار نمادهای تجربی ذهنی و واژه‌های نوشتار نمادهای گفتاری‌اند» (همان).

ترجیح گفتار بر نوشتار حتی در ساخت‌گرایی سوسور نیز آشکار است. در نظر وی نیز «فقط گفتار شیء مورد مطالعه‌ی زبان‌شناسی است» (دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی، ترجمه‌ی کوروش صفوی، ص. ۳۶). نوشتار بر نظام درونی زبان ارتباط ندارد... هر چند خط خود با نظام درونی زبان بیگانه است، پیوسته برای بازنمودن زبان به کار گرفته می‌شود... زبان و خط دو دستگاه نشانه‌ای متمایز از یکدیگرند و دومی تنها برای نمایاندن اولی به وجود آمده است. پدیده‌ی زبان را نمی‌توان به‌دلیل پیوند میان واژه‌ی مکتوب و واژه‌ی ملفوظ تعیین کرد، بلکه تنها واژه‌ی ملفوظ این پدیده را می‌سازد. اما واژه‌ی مکتوب چنان با واژه‌ی ملفوظ - که اولی تصویر دومی است - آمیخته می‌شود که کم‌کم نقش اصلی را غصب می‌کند و سبب می‌شود تا برای نمایش نوشتاری نشانه‌ی آوایی، ارزش مساوی یا حتی بیش از خود نشانه‌ی آوایی قائل شوند. این امر درست مانند آن است که بیندازیم برای شناسایی یک شخص بهتر است به عکس او نگاه کنیم تا به خود وی» (همان، صص. ۳۳، ۳۶) برتری نوشتار بر گفتار به‌نظر دریدا از آثار کلمه‌محوری فلسفه‌ی غرب است که در تلاش بوده تا همه چیز را به‌گونه‌ای زیر

سلطه‌ی کلمه ببرد و بر آن اساس توجیه کند. کلمه‌محوری یا آوامحوری ویژگی تفکر متافیزیکی غرب است که محور را بر تعیین وجود به منزله‌ی حضور استوار می‌کند. دریدا می‌گوید: «فلسفه‌ی غرب هیچ‌گاه خود را از این کلمه‌محوری آزاد نیافته است.»

احکام متافیزیکی حقیقت، حتی آنچه ورای الهیات وجودی هایدگر است، به هر معنایی که در نظر گرفته شود - به مفهوم پیش سقراطی و فلسفی، به مفهوم درک نامتناهی خدا، به مفهوم انسان‌شناختی، یا به مفهوم پیش یا پس از هگل - از کلمه یا عقلی که در موازات آن وجود دارد، قابل تفکیک نیست (گراماتولوژی، ص. ۱۲). جهانی که دریدا با روی آوری به نوشتار تصویر می‌کند جهانی است که در آن هیچ اصل ثابتی وجود ندارد تا چیزی در برابر آن فرع به شمار آید. نوشتار متنی است که در آن هیچ مرکز و اصلی وجود ندارد؛ عناصر مدام در تغییرند و زیر سلطه‌ی عنصر دیگر نیستند. دریدا با توجه به نوشتار، در حقیقت سعی دارد زبان را از آنچه پیش از این تحت فشارش بوده آزاد کند.

دریدا در تأکید بر نقش نوشتار در برابر گفتار، این دوگانگی و دیگر دوگانگی‌ها را از سر می‌گذراند تا چیزی جز صورت (شکل) به جای نماند. به عبارتی برای او مدلول وجود ندارد: «مدلول ... تنها وهمی است که بشر اختراع کرده است، چرا که از مواجه‌شدن با پیامدهای یک برداشت ساده از زبان هراس داشته است» (همان، ص. ۱۳۴). با حذف مدلول هر دال در رشته‌ای نامتناهی از دلالت‌ها شرکت می‌کند، بی آن که به مدلول نهایی برسد. در نظر دریدا مدلول یا معنی در ذهن هیچ‌کس نیست و معنای «معنی» همان ارجاع بی‌پایان دال به دال‌های دیگر است. زبانی که بر هویت تعیین‌ناپذیر تفاریق استوار است هیچ اصل و غایت واحدی را نمی‌پذیرد و در تعارض با هرگونه ایستایی است.

دریدا نیروی زبان را در ساخت‌شکنی جست‌وجو می‌کند و برای آشکارشدن این نیروی زبان، متون بزرگ فلسفه‌ی غرب را به نقد می‌گیرد. اگر ساخت‌شکنی ویژگی اساسی متن است، متون فلسفی نیز باید آن را نشان دهند. برای نمونه می‌توان از ساخت‌شکنی آثار افلاتون و ساخت‌شکنی ژان ژاک روسو در داروشناسی افلاتون و ساخت‌شکنی روسو نام برد.

دریدا در این آثار معانی مختلف و گاه متضاد واژه‌های خاصی را در نظر می‌گیرد و معنی ای را از متن برمی‌آورد که نویسنده در ذهن نداشته است. در مقالی در باب منشاء زبان، اثر روسو، واژه‌ی «مکمل» توجه وی را جلب می‌کند. روسو در پی آن است که نوشتار را صرفاً به منزله‌ی یک مکمل یا به‌عنوان عنصری ناچیز - زایدی که به زبان افزوده شده - معرفی کند. اما چنان که دریدا می‌گوید، این واژه معنی دیگری نیز دارد چرا که فعل *suppleer* به معنی «افزودن آنچه که موجود نیست» و «فراهم آوردن یک مکمل ضروری» نیز هست.

از اینجا درمی‌یابیم که مکمل تنها بدان افزوده شده که چیزی در اصل زبان مفقود بوده و بنابراین به‌هیچ وجه زاید و ناخواسته نیست. چنان که هارلند می‌گوید: «طبق نظر دریدا این واژه به آن مرکز اساسی واحد که روسو در تلاش بوده تا به واژه ببخشد وفادار نمانده است» (*superstructuralism*، ص. ۱۳۲). درباره‌ی واژه‌ی یونانی *pharmakon* که هم به معنی «زهر» و هم به معنی «درمان» (= تریاق) است، دریدا به نتیجه‌ای مشابه دست می‌یابد. هنگامی که افلاتون در فایدروس نوشتار را با واژه‌ی نام برده توصیف می‌کند، به نظر می‌رسد که آن را به معنی زهر طرد می‌کند. اما دریدا با روی آوردن به معنی متضاد واژه، یعنی «درمان» تعبیر مخالف را از اثر

می‌گیرد و تأکید می‌کند که واژه‌ی فارماکون در زنجیره‌ای از دلالت‌ها شرکت می‌کند که به سادگی بیان‌گر نیت نویسنده‌ای به نام افلاتون نیستند. بنابراین زبان یونانی از طریق متن افلاتون دو چیز کاملاً متفاوت را هم‌زمان در مورد نوشتار می‌گوید: نوشتار به مفهوم درمان و نوشتار به معنی زهر (همان، ص. ۱۳۲).

دیده می‌شود که دریدا خواهان آن است که زبان بدون نویسنده در نظر گرفته شود. با آن که خود مراد افلاتون و روسو را می‌فهمد، زبان را آزاد می‌کند تا فارغ از افلاتون و روسو امکانات چندگانی خود را نشان دهد؛ این به هیچ روی با امکان ارتباط میان نویسنده و خواننده در تعارض نیست. ساخت‌شکنی نفی‌کننده‌ی این رابطه نیست، بلکه نویسنده را کنار می‌گذارد تا خواننده به متن گوش فرا دهد تا متن دلالت‌های متفاوت (متباین) خود را آشکار کند - جدال نویسنده و متن به معنای نفی ارتباط نیست.

حذف نویسنده به معنی یکه‌تازی متن نیست. هر چه باشد زبان بشر در ارتباط با نویسنده‌ی (یا مخاطب) خاص تحقق می‌پذیرد. به‌رغم مسئله‌ی ساخت‌شکنی و حذف نویسنده (در خواندن متن) مفهوم دو سویگی هرگز از زبان زدوده نمی‌شود. البته ممکن است خود را به‌گونه‌های متفاوت آشکار کند.

گفتنی است که در برابر تقابل بین گفتار و نوشتار، نوعی نوشتار در متن ادبی جلوه می‌کند که نظر به گرایش‌های تفکر ضد بنیادگرا برای فرارفتن از پای‌بندی متافیزیکی زمینه‌ی مساعد برای دوری از الگوهای گفتاری دارد. برخی متفکران در تلاش بوده‌اند ویژگی‌های ادبیات را به انواع متن و به‌طور کلی به زبان تعمیم دهند. ویژگی مهم ادبیات آن است که در مقابل دوسویگی و مفهوم ارتباط قرار می‌گیرد، جایگاه ممتاز شکل در مقابل محتوا و نسبت به نیت آفریننده‌ی اثر است. واقعیت این است که اهمیت خود اثر بیش از نویسنده، خواننده و محتوای آن است. این متون شینیت اثر را در مقابل معنی برجسته می‌کنند، به‌طوری که متن را دیگر نمی‌توان آینه یا لوحی دانست که تفکر نویسنده را بی‌کم‌وکاست باز می‌تاباند.

ویژگی متن در عصر مدرن رهایی از راوی یا دانای کل است که جریان از ذهن او تراوش می‌کند یا به رابطه با وی تحقق می‌پذیرد. آثار داستایوفسکی نمونه‌ی واضح این‌گونه رمان است. او را می‌توان پیشاهنگ رمان چندآوایی دانست. میخائیل باختین ایده‌های چندزبانگی خود را در آثار وی محقق می‌بیند. شخصیت‌های اصلی رمان همان‌اندازه اقتدار دارند که راوی سخن. این‌گونه سبک رمان برای راوی امتیاز خاص قائل نیست. پای‌بندی‌های گفتاری در رمان‌هایی درهم می‌شکند که متن ادبی تیره و پیچیده باشد. این نوع متن در آثار نویسندگانی همچون جیمز جویس و ... که سبک‌شان از «جریان سیال ذهن» مایه می‌گیرند، تحقق‌پذیر است. برای مثال:

«... تا آنجا که می‌دانم چون درس کم خوانده‌ام، شاه مجبور شده بود از پارلمان درخواست کند تا بودجه‌ی جنگ علیه حیوانات دامن‌پوش و روش‌های وحشیانه‌ی آنها را در اختیارش بگذارند. شاه بیچاره سعی می‌کرد آن دشمنان تا مغز استخوان وحشی را وادار به استفاده از کتاب دعای مناسب کند. آنها کتاب نماز او را قبول نداشتند و با غیر مسیحی‌ترین روش تخت سلطنت را تهدید می‌کردند. پادشاه با بازگشت به سوی ملت خود را در مقابل پارلمانی پر از خشکه‌مقدس‌هایی دید که تنها در صورتی بودجه در اختیارش می‌گذاشتند که قول اصلاحات بدهد. خشکه‌مقدس‌ها از «کلیسای انگلستان» که شاه هنری برای ما به ارث گذاشته بود ناراضی بودند؛ آنها چیزی به نام «کلیسای خدا» می‌خواستند.» (جنس گیلان، ص. ۳۶).

پی‌نوشت‌ها

1. Jacques Derrida, quoted in: Richard, Harland. Superstructuralism, p. 128.
2. Harland, Richard. Superstructuralism, p.125.
3. Derrida, Jacques. Of Grammatology, trans. Gayatri Chakravorty Spivak, London, 1974, p. 11.

منابع

۱. قرآن، ساخت‌شکنی و بازگشت نشانه، عامر قیطوری، کتاب طه قم. ۱۳۸۲ (از مطالب فصل‌های یکم و دوم استفاده شده است).

2. Barthes, R. "The Death of the Author", in Modern Criticism and Theory, 1988.
 3. Derrida, J. "Differance", in speech and phenomena, Northw. Univ. Press, 1973.
 4. Derrida, J. "Of Grammatology" trans. Gayatri Chakravorty Spivak. London Univ. Press. 1974.
 5. Derrida, J. "Difference", in: Speech and phenomena trans. D.B. Allison, 1974.
 6. Derrida, J. "Plato's Pharmacy", in: Literary Theory, An Anthology ed. Rivkin & Michael Ryan, 1998.
 7. Harland, R. Superstructuralism. The philosophy of Structuralism & post-Structuralism. London, 1987.
 8. Foucault, M. What is an Author, in: Contemporary Literary Theory, London, 1988.
۴. ویبترسن، جانت. جنس گیلاس، ترجمه تبنا حمیدی. تهران: نشر قطره، ۱۳۸۲.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی